

آیا انقلاب‌ها را می‌توان پیش‌بینی و علل‌شان را درک کرد

نویسنده: نیکی کدی *

مترجم: احمد درستی

تاریخ دریافت: 85/2/28 تاریخ تأیید: 85/3/14

انقلاب اسلامی ایران یکی از انقلاب‌های اجتماعی است که در سال 1979/1357 رخ داده است و تاکنون توسط محققان داخلی و خارجی از زوایای مختلف مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفته است. نوشتار حاضر که توسط خانم نیکی کدی در این زمینه نوشته شده، درصدد است تا به این پرسش‌ها پاسخ دهد که آیا انقلاب اسلامی ایران، پیش‌بینی آن امکان‌پذیر بود؟ و به بیان دیگر اگر اعضای سفارت، عناصر اطلاعاتی بومی را کنار نگذاشته و با تعداد بیشتری از مردم تماس برقرار می‌کردند آیا بازهم رفتار آنها و به تبع آن، انقلاب ایران پیش‌بینی‌پذیر بود؟ ایران چه تفاوتی با دیگر کشورهای اسلامی داشت؟

واژه‌های کلیدی: انقلاب، انقلاب ایران، امام خمینی، روحانیت.

آیا پیش‌بینی انقلاب ایران امکان‌پذیر بود؟

ترجیح‌دهند همیشگی ادبیات و آثار مربوط به انقلاب ایران یا انقلاب «اسلامی» 79 – 1978 م این است که اگر افراد بیشتری درباره طرز تفکر ایرانیان تحقیق می‌کردند، پیش‌بینی انقلاب ایران هم امری ضروری و هم امکان‌پذیر بود. بیشتر انتقادات، متوجه نماینده آمریکا در ایران اواخر دهه 1970 م است، چرا که او همه فعالیت‌های مربوط به بررسی طرز تفکر ایرانیان را کنار گذاشته بود و با خیالی آسوده، اطمینان داشت که رژیم شاه از هر نقصي مبرا است. این طرز تلقی عوام‌پسندانه که البته در جای خود در مورد ناآگاهی مقامات رسمی آمریکایی درست به نظر می‌رسد، اخیراً در کتاب شیر و عقاب اثر «جیمزبیل» به چشم می‌خورد. [1] اما سؤال این است که اگر اعضای سفارت، عناصر اطلاعاتی بومی را کنار نگذاشته، با تعداد بیشتری از مردم تماس برقرار می‌کردند و از طرز فکر و نحوه رفتار آنها گزارش تهیه می‌کردند، آیا باز هم رفتار آنها و به تبع آن، انقلاب ایران پیش‌بینی‌پذیر بود؟ تمامی شواهد، عکس مسئله را نشان می‌دهد، به منزله بهترین گروه شاهد، پژوهشگران آمریکایی ایران معاصر را در نظر می‌گیریم. این افراد که مطالعات گسترده‌ای را در ایران دهه 1970 م انجام داده بودند، چیزی شبیه به انقلابی را که رخ داد، پیش‌بینی نکردند. این موضوع در مورد همه صدق می‌کند، چه پژوهشگران سیاسی که با اطلاعات مربوط به حکومت و مخالفان سر و کار داشتند و چه اقتصاد دانانی که در مورد مشکلات جدی اقتصادی اظهار نظر می‌کردند؛ و هم چنین انسان‌شناسان و جامعه‌شناسان و تاریخ‌نگاران که درباره همه طبقات شهری و روستایی و حتی روحانیان تحقیق می‌کردند و به حرف‌هایشان گوش فرا می‌دادند، آنها می‌دیدند که اصلاحات، بسیار کمتر از آن چه ادعا می‌شد برای

دهقانان مفید واقع شده بود. مهاجرین روستایی در شهرها از لحاظ اجتماعی و اقتصادی زندگی سختی را می‌گذراندند و اقتصاد متکی به نفت با انبوهی از مشکلات روبه‌رو بود، اما بیشتر این مشکلات در دیگر کشورهای صادر کننده نفت نیز وجود داشت. از گروه‌ها و طبقات مختلف ایرانیانی که توسط پژوهشگران مورد مطالعه قرار گرفته بودند، انقلاب قریب الوقوعی را پیش‌بینی نمی‌کردند. از این رو به نظر می‌رسد، سازمان اطلاعات آمریکا حتی اگر با مردم عادی نیز ارتباط برقرار می‌کرد، باز هم بسیار بعید بود که آنها را برای مقابله با بحرانی قریب الوقوع، آن هم در حد یک انقلاب، مهیا کند، ضمن این که امکان داشت مردم نسبت به رژیم، موضع انتقادی‌تر بگیرند. (در این مقاله منظور از انقلاب دوره زمانی بین ژانویه 1978 م و فوریه 1979 م می‌باشد، نه صرفاً مرحله‌ی اخیر آن که در اواخر 1978 م پیش‌بینی می‌شد).

واقعیت این است که امروزه عدلی از افراد آگاه درباره‌ی ایران، با بازاندیشی و بازنگری ادعا می‌کنند که آنها (امریکایی‌ها) در صورتی که از دانسته‌ها و اطلاعات‌شان بهره می‌گرفتند، قادر به پیش‌بینی جنبش انقلابی بودند. از اشخاص قابل ذکر در این مورد، سر آنتونی پارسونز، [Sir Anthony parsons] سفیر انگلیس در ایران قبل از انقلاب و در حین انقلاب می‌باشد. پارسونز در زندگی نامه خود آورده است که اطلاعاتش درباره‌ی قدرت روحانیون ایرانی در شورش‌ها و جنبش‌های انقلابی پیشین می‌بایست او را مجاب می‌کرد که برای قدرت آنها در اواخر دهه 1970 م اهمیت (بیشتری) قائل شود. [2] (گرچه) این نوع انتقاد از خود قابل تحسین است، اما به نظر می‌رسد مسئله فراتر از اینهاست. با این که اشخاص ایرانی و غیر ایرانی بسیاری بودند که از سابقه‌ی روحانیون ایران در حرکت‌های انقلابی اواخر سده 19 و اوایل سده 20 اطلاع داشتند اما آنها نیز هم چون پارسونز در بهره گرفتن از اطلاعات‌شان برای پیش‌بینی یک خیزش مذهبی روحانی جدید ناکام ماندند. (البته) ناکامی این افراد چندان عجیب هم نیست، چون (جامعه) ایران از 1921 م به بعد تحولات همه جانبه و فراگیری را از لحاظ ساختار اقتصادی، درآمدهای نفتی، تعلیم و تربیت، حقوق و بسیاری از عرصه‌های دیگر، پشت‌سر می‌گذاشته و روحانیت نه در ظاهر بلکه در عمل، به اجبار نقش بسیار پایین‌تری را در اجتماع پذیرا شده بود. علاوه بر این شواهدی در دست نیست که روحانیان مخالف حتی خود (امام) خمینی نیز امیدوار بوده باشند که بتوانند شاه را حداقل بدون یک دوره تدارک دراز مدت که لازمه‌ی چنین کاری است، سرنگون کنند. تنها عده‌ی خیلی کمی از افراد غیر ایرانی نظیر حامد الگار که مورد حمایت اپوزسیون روحانی بودند به پیش‌بینی انقلاب بسیار نزدیک شدند، اما حقیقتاً نتوانستند این کار را انجام دهند.

کوتاه سخن این که همگان از انقلابی که در راه بود بی‌اطلاع بودند، اگر چه میزان بی‌اطلاعی و ناآگاهی آنها تفاوت داشت و این مسئله هم در مورد ایرانیان از هر طبقه و صنفی و هم خارجیان بسیار آگاه صدق می‌کرد. کسانی که از عدم اطلاع سفیر ایالات متحده انتقاد می‌کنند، زمانی که از معایب و ناکامی‌های سیاست خارجی بحث می‌کنند، مطالب (در خور توجهی) دارند. موضوع بسیار قابل توجه آن است که اگر ما (امریکایی‌ها) در 1953 م به سرنگونی مصدق کمک نکرده بودیم مسلماً از انقلاب اسلامی نیز خبری نبود. اما نه سقوط مصدق و حمایت مشتاقانه ما از شاه نتیجه‌ی شکست اطلاعاتی ما بود و نه چنین شکستی، عدم توانایی ما در پیش‌بینی و برخورد مؤثر با انقلاب اسلامی را توجیه می‌کند.

در وضعیتی که آشکارا هیچ کس، حتی افراد بسیار مطلع، نتوانستند انقلاب موفق را پیش‌بینی کنند، شاید بهتر باشد از طرح سؤال «چرا کسی به فکر آن (انقلاب) نبود؟» به این سؤال روی آورد که آیا تحت شرایط مناسب اطلاعاتی، افراد بسیار مطلع می‌توانند انقلاب را پیش‌بینی کنند؟ پژوهش حاضر، ما را به سؤالات اساسی درباره‌ی انقلاب، پیش‌بینی تاریخی و اصل علیت رهنمون خواهد نمود.

اشتباه بیشتر کسانی که معتقدند انقلابها قاعداً بایستی پیش‌بینی پذیر باشند، آن است که چون انقلاب، حادثه بزرگی است و جمعیت زیادی از مردم به طور چشمگیر در آن شرکت می‌جویند، ریشه‌های آن نیز می‌بایست آشکارا و گسترده و تشخیص‌پذیر باشد.

در ارتباط با ایران مجموعه‌ای کامل از علت‌ها مورد توجه قرار گرفته‌اند که افزایش و سپس افت انتظارات بعد از بالا رفتن قیمت نفت در 1973/م و تورم متعاقب آن، مهاجرت گسترده از روستاها به شهرها، از خود بیگانگی فرهنگی، استبداد، خصومت نسبت به ایالات متحده و موارد دیگر از آن. جمله به شمار می‌روند. با کمال تأسف، همان گونه که در اثر جالب هنری مانسون [Henry Munson] نشان داده شده، بیشتر این علت‌ها در کشورهای دیگر نیز وجود داشته، اما منجر به انقلاب نشده است. احتمالاً این موارد از علل ضروری انقلاب ایران بوده‌اند نه علل کافی آن برای مثال، بعد از 1979/م اثرات افزایش و کاهش ناگهانی قیمت نفت در دیگر کشورها دیرتر، ولی شدیدتر از ایران قبل از انقلاب، احساس شد، اما در هیچ یک از آنها موجب بروز شورش و یا انقلاب نگردید. [3] اساساً در ایران عوامل و عللی که نظیر آنها در کشورهای دیگر وجود داشت با ویژگی‌های محلی دست به دست هم داده و منجر به فوران انقلاب شدند. به هر حال با شیوه‌های اندازه‌گیری کنونی، کشوری که در آستانه انقلاب قرار دارد نسبت به کشورهای دیگر که در آنها از انقلاب خبری نیست، انقلابی‌تر به نظر نمی‌رسد.

به نظر می‌رسد مهم‌ترین مورد مشابه در این زمینه «نظریه آشوب» باشد. تعدادی از آزمون‌ها که مؤید نظریه فوق هستند به وضوح نشان می‌دهند که یک تغییر بسیار جزئی ممکن است به تغییرات بعدی بسیار عظیم منجر شود: تغییرات جزئی در درون‌دادها به سرعت می‌تواند به تغییرات همه جانبه در برون‌دادها منتهی شود. پدیده‌ای که از آن تحت عنوان «وابستگی بسیار حساس به شرایط جزئی» یاد می‌شود. برای مثال، در هواشناسی در چنین موردی از تعبیر نیمه شوخی تأثیر پروانه استفاده می‌کنند. دیدگاهی که براساس آن، حرکت پروانه در هوای پکنینگ [Peking] می‌تواند ماه آینده سیستم طوفان‌ها را در نیویورک تغییر دهد. [4]

ادوارد لورنز [Edvard Lorenz] از دانشگاه ام. آی. تی. M. I. T. و از پیش‌گامان نظریه آشوب در 1961/م هنگام کار بر روی سیستم رایانه‌ای وضعیت آب و هوا تصادفاً متوجه شد که اگر به جای ایجاد شش نقطه بر روی صفحه، راه میانبر را در پیش گیرد و سه نقطه ایجاد کند، سیستم وضعیت آب و هوایی به سرعت از حالت اولیه دور خواهد شد. چنین مسئله‌ای در جهان واقع به این معنا خواهد بود که هر تغییر بسیار کوچک در ابتدا می‌تواند نشانه تغییرات کلان بعدی باشد که در اغلب موارد نیز چنین است. بلافاصله او اظهار داشت که پیش‌بینی وضع هوا در طولانی مدت غیر ممکن است. بعدها اعلام کرد که هر نوع سیستم فیزیکی نامتناوب (غیراداری) غیر قابل پیش‌بینی است. [5] مطمئناً همه افراد نتایج و پی‌آمدهای این نظریه را نمی‌پذیرند و بسیاری از فرآیندهای فیزیکی متناوب (اداری) با ابزارهای آزمایشی مناسب قابل سنجشند. اما این فرض به نظر منطقی می‌رسد که حوادث پیچیده مربوط به انسان نظیر انقلاب‌ها بیشتر به فرآیندهای فیزیکی نامتناوب غیر قابل پیش‌بینی شباهت داشته باشند تا فرآیندهای متناوب پیش‌بینی پذیر. علاوه بر این، همان گونه که اشاره شد برخی از انقلاب‌ها پیش‌بینی پذیرند و عللی دارند که هم طولانی مدت بوده و هم به موقع قابل مشاهده هستند.

امروزه تئوری تکامل، دیدگاه نسبتاً مشابهی ارائه می‌دهد، [طرف داران این نظریه] به طور گسترده بر این باورند که تغییرات احتمالی و خود به خودی جزئی در گذشته‌های دور می‌توانست به مسیر کاملاً متفاوتی در روند تکامل منتهی شود، تغییری که به (پیدایش) موجودی به هوش‌مندی و خود آگاهی موجودات انسانی منجر نمی‌شد. استفان جی گلد]

Stephen Jay Gould] این بحث را در آغاز «حیات شگفت انگیز» [Wondersfu] چنین خلاصه می‌کند: «با جابجایی جزئی در آغاز (بخش اساسی رویداد) امکان داشت آبخار تکامل در (مسیری) کاملاً متفاوت، اما به همان اندازه قابل فهم فرو ریزد. به گونه‌ای که هیچ نوعی از موجودات به وجود نیاید که قادر باشد گاهشماری برای خود تهیه کند یا از گذشته خود تصویری داشته باشد. [6] منطقی، به همان اندازه تغییرات کوچک {اما با کیفیت} متفاوت در ابتدا می‌توانست به پیدایش موجوداتی با هوش‌تر از ما منجر شود).

ما نمی‌توانیم نه در مورد وضعیت آب و هوا، نه در مورد تکامل و نه در انقلاب‌ها، لحظه‌ای از زمان را جدا کرده و ادعا کنیم که این نقطه آغازینی است که موجب انقلاب، تکامل بشریت و یا آتش فشان (یکی از حوادث طبیعی که انقلاب با آن مقایسه می‌شود) شده است. با این حال در بیشتر موارد می‌توانیم یک تاریخ و زمان، یا چند روز و اوقاتی از زمان را که با ویژگی متفاوتی از یک پدیده در ارتباط بوده و یا به آن منجر شده‌اند، برگزینیم و برای مقاصد علمی. تحلیلی، آنها را به منزله نکته‌های آغاز اعلام کنیم. در ارتباط با انقلاب ایران یک شخص ممکن است به طور منطقی سرنگونی مصدق در 1953 / م توسط سازمان سیا و کمک بریتانیا را به منزله نقطه آغاز انتخاب کند. با این حال برخی از عوامل و عناصر تحلیلی به ویژه نقش خاص روحانیت شیعه، به زمان‌های بسیار دور بر می‌گردند. این روند علت‌یابی هم نوش با تحولات و تغییرات جاری نظیر اقدامات و واکنش‌های شاه در قبال افزایش قیمت نفت در 1973 / م به طور مرتب تغییر می‌یابد. این نوع تعاملات همیارانه مداوم و پیچیده، پیش‌بینی انقلاب‌ها را مشکل‌تر می‌کند.

اگر چه ایران از بسیاری جهات با دیگر کشورهای جهان سوم تفاوت داشت و با این که همه کشورهای با یکدیگر فرق دارند، دلایل بسیار اندکی وجود دارد که فکر کنیم چنین تفاوت‌هایی در ایران منجر به انقلاب شده‌اند. به هیچ وجه، نه استبداد و نفرت گسترده از شاه مختص به ایران بود و نه اتکای بیش از حد به درآمدهای نفتی، مهاجرت گسترده روستاییان به شهرها، شکاف روز افزون توزیع درآمدها، شکنجه زندانیان سیاسی و یا خصومت مردمی نسبت به وابستگی به ایالات متحده.

احتمالاً مهم‌ترین عوامل متفاوت در ایران عبارت بودند از: ناسازگاری بیش از حد میان استبداد و طبقات اجتماعی و توسعه اقتصادی. اجتماعی، نقش منحصر به فرد نهادهای روحانی و رهبری مذهبی با ایدئولوژی اسلامی، شخصیت و اقدامات شاه که باعث گسست فوق‌العاده زیاد بین شاه و جامعه مدنی شد. نارضایتی از وابستگی به قدرت‌های خارجی نیز مهم بود. صرف‌نظر از مشابهت‌ها یا تفاوت‌ها با وضعیت کشورهای دیگر، این که به فکر هیچ کس خطور نکرد که ترکیب این عوامل، در حد خود کافی است تا به انقلابی قریب الوقوع منتهی شود، دلیلی بر کوری یا حماقت مردم نیست. همان گونه که در مثال مربوط به وضعیت آب و هوا ملاحظه شد تفاوت‌های نسبتاً جزئی در ابتدای امر نسبت به کشورهای دیگر ممکن است به تفاوت‌های فزاینده از آنها منجر شود. برخلاف مورد آب و هوا، افزایش تفاوت‌ها و جدایی‌ها بیشتر تحت تأثیر کنش و رفتار اشخاص و در این مورد خاص، عمدتاً (تحت تأثیر رفتارهای) شاه و {امام} خمینی قرار داشت. بدون شك مشکل است، بپذیریم که ناظران می‌توانستند عملکردهای ضعیف و ناسنجیده شاه را که سهمی در پیروزی انقلاب داشتند، پیش‌بینی کنند. هم چون بیشتر انقلاب‌ها و مشابه وضعیت آب و هوا (روند) تکامل، جدایی و انحراف از مسیر کشورهای غیر انقلابی به صورت انباشتی و فزاینده صورت گرفته و مانند بهمن که لحظه به لحظه ساخته شده و به این طرف و آن طرف رفتن بزرگ‌تر می‌شود، انقلاب‌ها نیز تا حدودی خود به خود شکل می‌گیرند.

ذکر این مطلب به معنای نادیده گرفتن گوناگونی و تنوع گسترده علل مهم ساختاری، اقتصادی و طبقاتی برای انقلاب

نیست، بلکه صرفاً برای نمایش آن است که این، حوزه‌هایی است که در آنها ایران کمترین خصوصیات تعیین کننده را داراست که باعث تمایز آن از دیگر کشورها باشد. این حوزه‌ها و زمینه‌ها، علل لازمه انقلاب را مهیا می‌کنند، نه علل کافی آن را، و تنها در ترکیب و ادغام با ویژگی‌های خاص و منحصر به فردی که در بالا به آنها اشاره شد، شرایط انقلابی به وجود می‌آید. من با ذکر این مطلب که زمینه انقلاب ایران به حد کافی شاخص و چشمگیر نبود که انقلاب پیش‌بینی پذیر باشد. منظورم آن نیست که همه انقلاب‌ها به همین اندازه غیر قابل پیش‌بینی بوده و فاقد علل زمینه‌ای شاخص و تعیین کننده هستند. برعکس، زمانی که پی‌آمدها و نتایج عظیم می‌توانند برآمده از عللی به ظاهر کوچک باشند. چنین نتایجی می‌توانند برآمده از علل بزرگ و کاملاً آشکار نیز باشند. انقلاب بلشویکی نمونه بارزی از انقلاباتی است که با انقلاب ایران (در این زمینه) تفاوت دارد. در انقلاب بلشویکی شماری از علل وجود داشت که در همان زمان مردم به آنها توجه داشتند از آن جمله: تضاد و تقابل چشمگیر میان توسعه اقتصادی و تداوم استبداد و فقر توسعه سیاسی، طبقه دهقانان و کارگران ناراضی، تجمع کارگران ناراضی در صنایع بزرگ شهری، استبداد غیر مردمی و متلون و فراتر از همه اینها تداوم جنگ مرگبار و غیر مردمی. این واقعیت که روسیه از 1905 / م به بعد دو انقلاب را تجربه کرده بود که پاسخگویی مشکلاتش نبود، حاکی از وضعیت انقلابی بود. با فاصله اندک در 1914 / م اعتصابات گسترده نظامی شکل گرفت که عده‌ای آن را پیام‌آور انقلاب تلقی کردند و به زودی انسجام و وحدت ملی که در آغاز جنگ شکل گرفته بود، از هم گسست. در مورد انقلاب، پیش‌بینی‌هایم هم از سوی جناح چپ و هم از جناح راست و هم از میانه‌روها صورت گرفت. خصوصیات دو انقلاب 1917م پیش‌بینی نشد، اما خطرات آن برای نظام سلطنتی و نظام اجتماعی بیان شد. [7]

در انقلاب روسیه و برخی از انقلاب‌های دیگر، علل مؤثر و مهم به اندازه‌ای گسترده بودند که اگر پاره‌ای از عناصر و عوامل ملی انقلاب از میان برداشته می‌شدند، احتمال وقوع انقلاب باز هم زیاد بود. در انقلاب ایران شاید این تصور وجود داشته باشد که {تغییر در} برخی از رفتارهای شاه امکان داشت موجب انحراف انقلاب شود. به هر حال مسئله آن نیست که همیشه حوادث مهم، علل ساختاری یا سیاسی عمده‌ای داشته باشند، در برخی موارد چنین است و در برخی موارد این چنین نیست (موارد اول را می‌توان چند علتی [Overdeter Mined] و موارد دوم را کم داده نامید. [Overdeter Mined] البته صرف‌نظر از معانی که فروید و آلتوسر از این اصطلاح مراد می‌کردند). در مواردی پیش‌بینی انقلاب‌ها محتمل است یا به این سبب که هم زمان با جنبش انقلابی بحران اجتماعی همه‌گیری وجود دارد، مثل روسیه و یا این که تعداد نیروهای انقلابی بسیار زیاد، قابل توجه و نیرومند باشند مانند چین در دهه‌های 1930 و 1940 / م یعنی درست هنگامی که کمونیست‌ها بیشتر اراضی را تحت تصرف خود داشتند. در کنار این درک عمومی که حوادث عظیم و مهمی نظیر انقلاب‌ها بایستی پیش‌بینی پذیر باشند که اغلب هم نادرست است، نسبت به بازنگری‌های صددرصد نیز دیدگاه‌های بدبینانه وجود دارد. سخن منتقدان این است که چگونه می‌شود اشخاصی که کاملاً درباره وقوع رخدادها و اتفاقات اشتباه می‌کردند حال اطمینان داشته باشند که می‌توانند چگونگی وقوع آنها را تبیین نمایند؟ گرچه شک و تردید در مورد تبیین اندیشوران و سیاستمداران از حوادث امری رایج است، اما این نیز درست نیست که افرادی که نتوانستند حادثه‌ای را پیش‌بینی کنند صلاحیت تبیین آن را هم نداشته باشند. پیش‌بینی و تبیین این دو فرآیند کاملاً با یکدیگر تفاوت دارند. برای مثال، وضعیت آب و هوا در نظر بگیرید، با وجود این که امروزه دانشمندان عموماً پیش‌بینی‌های بلند مدت را ناممکن می‌دانند، اما همین افراد حداقل در مواردی که اطلاعات کافی داشته باشند، قادرند تغییرات یک طوفان را از مراحل اولیه آن تا مرحله آرامش طوفان پی‌گیری کنند. به همین سان انقلاب گذشته ممکن است قابل فهم باشد، اما انقلاب آینده را نمی‌توان پیش‌بینی کرد. سهولت نسبی پی‌گیری

و ردیابی در مقایسه با پیش‌بینی در آن است که همه حوادث و اتفاقاتی که ممکن بود با تغییر جزئی شرایط، در موارد مختلف رخ بدهند، اتفاق نیفتاده‌اند. لذا دیگر لزومی ندارد که هم چون موارد مربوط به پیش‌بینی شرایط آب و هوایی در دراز مدت و یا (پیش‌بینی) انقلاب، شرایط بی‌شمار را به حساب آورد. هر شخص صرفاً می‌تواند به یک دسته از تحولاتی که واقعاً رخ داده‌اند بپردازد و بدین ترتیب حتی‌المقدور تحلیل ساده شده دسته‌ای از تحولات پیچیده یا ساده که منجر به وقوع انقلاب شده‌اند، ارائه نمایند. اگر چه اختلاف نظر فراوان و قابل توجهی در تحلیل انقلاب‌ها به چشم می‌خورد، (البته اختلاف نظر در دیدگاه‌های تحلیل گران اجتماعی و سیاسی چیز عجیبی نیست) با این حال در این زمینه نقطه نظرات مشترک و توافقات زیادی هم وجود دارد.

هیچ یک از این (توجهات) نمی‌تواند مایه دلگرمی و رضایت افرادی شود که از متخصصان خود می‌خواهند حوادث را دقیق‌تر پیش‌بینی کنند، به گونه‌ای که آنها در مورد رخدادهایی که در جهان ناپایدار و متغیر اتفاق خواهد افتاد، اطلاعات بیشتری داشته باشند. مطبوعات ما علی‌رغم گزارش‌های بسیار نامطلوب هنوز هم جای متخصصان و کارشناسان را گرفته‌اند.

تنها انقلاب‌های کلاسیک نیستند که پیش‌بینی نشده‌اند بلکه تحولات بزرگ و شبه انقلابی نظیر آن چه که از اواخر دهه 1980 / م در اتحاد جماهیر شوروی و اروپای شرقی رخ داد شامل کودتای نافرجام اگوست 1991 / م و پی‌آمدهای آن و یا تحولات معکوس آن در چین، معدودی از موارد پیش‌بینی نشده‌ای است که می‌توان از آنها نام برد. مطمئناً برخی از تحولات سیاسی وجود دارند که با اطمینان بالایی قابل پیش‌بینی هستند از جمله این که در دهه آتی در ایالات متحده کودتای موفق رخ نخواهد داد و در 1996 / م رئیس‌جمهور یا از دموکرات‌ها خواهد بود یا از جمهوری خواهان (نه از احزاب دیگر) مشکل این است که چنین پیش‌بینی‌های دقیقی صرفاً در چنان شرایط پایدار و با ثباتی امکان‌پذیر است که اگر هر اتفاق هم رخ دهد هیچ کس نسبت به نتایج و پی‌آمدهای آن شک نداشته باشد و لذا چنین اظهاراتی در مورد ایالات متحده را حتی نمی‌توان به منزله پیش‌بینی در نظر گرفت، اگر چه نظیر چنین اظهاراتی در مورد بسیاری از کشورها خدشه پذیر بوده و به همین دلیل در مورد آنها پیش‌بینی به شمار می‌آید. به همان اندازه که با شرایط ناپایدارتر مواجه می‌شویم ارائه پیش‌بینی‌های کامل برای متخصصان مشکل‌تر خواهد بود. به طور کلی تحولات هر اندازه ناگهانی و چشمگیر باشند، پیش‌بینی بیشتر مطلوب است، اما به همان نسبت ناممکن. (با این حال این عقیده در ذهن اغلب مردم و احتمالاً اکثریت آنها باقی است که اگر کارشناسان اطلاعات بهتر و واقع‌نگری بیشتری داشته باشند از عهده پیش‌بینی دگرگونی‌های عمده بر خواهند آمد. سوابق گذشته حاکی از آن است که هر چه حادثه غیر متعارف و دگرگون ساز باشد احتمال پیش‌بینی آن کمتر خواهد بود. به عبارت دیگر، دقت پیش‌بینی حوادث با اهمیت آنها رابطه معکوس دارد.

گرچه فعلاً خیلی زود است، امیدوار باشیم که دیگر از اندیشمندان خواسته نخواهد شد حوادث را پیش‌بینی کنند، لکن می‌توان اظهار نمود که اندک درک ما از وضعیت موجود به احتمال زیاد بیش از آن که نتیجه مساعی ماورای پیش‌بینی تغییرات و تحولات ناگهانی باشد، نتیجه مهم ما از منشأ و عناصر اصلی (آن حادثه) به شمار می‌رود. کلید فهم حوادث عمده‌ای نظیر انقلاب، آن است که مشخص کنیم تفاوت اصلی کشورهای که درگیر وقوع انقلاب شدند با کشورهای که انقلابی را پشت‌سر نگذاشته‌اند در چیست. همان گونه که در بالا ذکر شد این گونه به نظر نمی‌آید که تفاوت‌ها همیشه در ابعاد انقلابی باشند، بلکه مزایای بعدی پی‌گیری رویدادها یا بازگشت به گذشته در طول زمان هم در کشورهای انقلابی و هم غیر انقلابی این امکان را فراهم می‌آورد تا ببینیم که چه عوامل و عناصری کلیدی باعث انقلابی شدن و یا انقلابی نشدن کشور می‌شوند.

ایران چه تفاوتی با دیگر کشورهای اسلامی داشت؟

همة کشورها با یکدیگر متفاوت‌اند، همان‌گونه که انسان‌ها با یکدیگر تفاوت دارند. همان‌طور که یک شخصی در مورد یک لیوان می‌تواند هم نیمه پر را ببیند و هم نیمه خالی را، با واقع‌بینی نسبتاً یکسان هم می‌توان بر تشابهات و نیز بر تمایزات کشورهای انقلابی با کشورهای غیر انقلابی تأکید کند. تاریخ به آسانی کمیت‌پذیر نیست، حتی در مواردی نظیر شرایط جوی، صرفاً با جدا کردن بخش‌هایی از یک کل و با دست برداشتن از تلاش برای درک پیچیدگی کلیت وضع آب و هواست که امکان ترسیم الگوی معناداری که نشانگر روندهای قابل سنجش تمایزات فزاینده باشد، فراهم می‌آید.

برای بررسی انقلاب، پرسش مربوط به تفاوت‌های تطبیقی که ارتباط گسترده‌ای با علل (انقلاب) داشته باشد این است: «چه تفاوت‌هایی میان کشوری که انقلاب در آن رخ داده و کشوری که در آن انقلاب رخ نداده، وجود دارد که به شرح و تبیین انقلاب در اولی کمک می‌کند؟» در خصوص ایران 79 . 1978 / م با وجود اختلاف نظر میان تحلیل‌گران، من بر این عقیده‌ام که سه حوزه عمده تمایزات اساسی و کلیدی وجود دارند. این سه حوزه عبارتند از: 1) تکامل روحانیت شیعه در ایران که ظهور {امام} خمینی قدرت‌مند و شبکه طرفدارانش را امکان‌پذیر ساخت؛ 2) ویژگی‌های شخصیتی شاه و شیوه حکومت او و 3) تضاد عمده میان ساخت سیاسی استبدادی در حال تشدید و تغییر و تحول اقتصادی. اجتماعی سریع، نابرابر و اجباری که همة طبقات را تا حدودی بیگانه کرد و احتمالاً این سومین حوزه، مهم‌ترین تفاوت به شمار می‌رود. هر سه این عناصر و عوامل در طول زمان با یکدیگر تعامل داشته و دچار تغییر شده‌اند. به طور قطع، عامل سوم که بر کل جامعه تأثیر داشت از لحاظ اجتماعی بیشتر مخرب بود و این چیزی است که فریده فرهی در کتاب بررسی تطبیقی ایران و نیکاراگوئه و محسن میلانی در کتابش با شرح و ارائه تحقیقی متقاعده کننده و چند عاملی از انقلاب شدیداً از آن دفاع کرده‌اند. [8] از سوی دیگر، بخش بزرگی از عوامل ساختاری در کشورهای دیگر وجود داشت که نمی‌تواند به منزله تنها عامل اساسی برای تبیین چرایی تفاوت ایران با دیگر کشورها باشد. به همین نحو، خصومت و مخالفت ایرانیان با اطاعت و حرف شنوی شاه از قدرت‌های خارجی یک عامل طولانی مدت بود که فقط با جمع شدن عوامل دیگر، به عنصر انقلابی تبدیل شد.

شرح و بسط سه عامل یاد شده

1) برخلاف نظری که به طور گسترده در میان اندیشوران و عموم مردم از مقبولیت برخوردار است، اساساً تشیع فی نفسه انقلابی‌تر از تسنن غالب نیست، بلکه تکامل نهادهای شیعی در ایران که خود را در اختیار یک روحانی قدرت‌مند انقلابی قرار دارد، (مهم‌تر می‌باشد). مسلماً در تشیع که حول محور شخصیت علی(ع) و فرزندش حسین(ع) که هر دو برای به دست گرفتن جامعه اسلامی به کوشش نظامی ناموفق دست زدند، پتانسیل‌ها و قابلیت‌های انقلابی خاصی وجود دارد. به هر حال شاخه اصلی شیعه (شیعه دوازده امامی) که اکثریت شیعیان ایران و خاورمیانه را تشکیل می‌دهد، در ابتدا از طریق روش‌های مسالمت‌آمیز رشد کردند. این دیدگاه قرن‌ها به منزله دکتین مسلط شیعه دوام آورد و غیبت آخرین و دوازدهمین امام به گونه‌ای توجیه‌پذیر، به وسیله‌ای تبدیل گردید برای اجتناب از داشتن یک رهبری که می‌توانست کانونی برای وفاداری‌ها و جنبش‌های سیاسی باشد.

تنها از زمان سلسله صفویه در 1501 میلادی طی یک جنبش سیاسی و غیر سنتی شیعیان دوازده امامی ایران را تسخیر کردند، مجدداً شیعیان دوازده امامی به طور جدی در عالم سیاست وارد شدند. در دوران اولیه سلطنت صفویه،

علما و روحانیون وابسته به حکام بودند، اما به محض آن که آنها به قدرت اقتصادی و ایدئولوژیک خود شکل دادند شروع به ادعای استقلال برای صنف و شأن روحانیت نمودند. این روند در سده 18، به ویژه پس از سقوط صفویه در 1722 / م تقویت شد و بسیاری از روحانیون به شهرهای مقدس عراق که تحت سلطه عثمانی بود کوچ کردند و خود را از کنترل و اختیار حکومت ایران منفک ساختند. در همین زمان بود که یک مکتب فکری در میان روحانیون سلطه یافت که مدعی بود، واجب است هر شخص معتقد و مسلمان یک فقیه جامع الشرایط را برای تقلید برگزیند (ممکن بود، در هر دوری چند نفر دارای چنین شرایطی باشند) و ولایت او را پذیرا شود. این موضوع {اجتهاد} بود که پایه‌های ایدئولوژیک برای نفوذ و سلطه بر معتقدان و مسلمانان را ایجاد کرد، نه باورهای اولیه شیعی که نظیر آن در میان اهل سنت وجود ندارد. مسلماً تنها در میان شیعیان است که می‌توان از روحانی، سخن به میان آورد که (نظر او) برای صحت اعمال مؤمنان ضروری است.

استقلال اقتصادی روحانیت شیعه نیز به همین اندازه اهمیت داشت. در دوره سلطنت قاجاریه در اوایل سده نوزدهم میلادی روحانیت شیعه موفق شد به حق خود در مورد اداره و جمع آوری وجوه مذهبی رسمیت بخشد. در کشورهای سنی نشین از یک سو مالیات‌های مذهبی به وسیله حکومت به طور روز افزون تغییر پیدا کرد. و هم چنین حکومت‌ها بر کنترل فزاینده موقوفه‌های مذهبی پافشاری نمودند، چیزی که در ایران کمتر واقعیت داشت. در سده 18 و 19 / م، استقرار رهبران اصلی روحانیت شیعه در عراق تحت حاکمیت عثمانی و خارج از محدوده حکومت ایران شرایطی را ایجاد کرد که به استقلال دراز مدت دستگاه پاپی شباهت داشت تا به نظام قیصر . پاپی در قسطنطنیه، (استانبول) و مسکو رهبران مذهبی مهم در مرکز امپراتوری مستقر شده و تحت نظارت مستقیم حکومت قرار داشتند.

در سده نوزدهم میلادی حضور رهبر مذهبی واحدی که سخنان او به منزله قانون یا حکم دینی از طرف مؤمنان لازم-الاتباع تلقی شود، مرسوم گردید. در این سده، شماری از تحولات نیز رخ داد که رهبران و بزرگان سلسله مراتب غیر رسمی مذهبی را به همکاری در عرصه سیاست ترغیب نمود. این تحولات، فشارهای قرین توفیق علما در راه اندازی جنگ علیه روسیه در 1829 / م ، فعالیت‌های علما بر ضد مکتب نو ظهور بابیت که در دهه 1840 / م پیدا شده بود و (اقدامات آنها) در پیوستن به جنبش و حرکت لغو امتیاز نه چندان مشهور رویتر در 1873 / م را شامل می‌شود. مشارکت گسترده علما در حرکت و جنبشی موفقیت آمیز علیه انحصار توتون و تنباکوی فردی از اتباع بریتانیا در 1891 . 92 / م و شرکت آنها در انقلاب مشروطه 1911 . 1905 / م ابعاد وسیع‌تری یافت.

برنامه‌ها و طرح‌های تمرکز گرایی و نوسازی رضا شاه و پسرش محمدرضا، اگر چه قدرت روحانیت را کاهش داد، اما در واقع آنها را تضعیف نکرد. ساختار سلسله مراتبی و قدرت و استقلال مالی آنها دست نخورده باقی ماند و به همین دلیل روحانیون تحت رهبری [امام] خمینی این توانایی را داشتند که شورشی بزرگ علیه انقلاب سفید شاه در 1963 / م ترتیب دهند.

اصلاحات ارضی که {امام} خمینی با دقت تمام از محکوم کردن آن اجتناب کرد، اما تعدادی از روحانیت که از برخی بندهای آن متأثر می‌شدند این کار را انجام دادند، حق رأی زنان، استبداد سلطنتی و سر سپردگی به ایالات متحده آمریکا از مسائلی بود که بعدها مورد مخالفت روحانیون قرار گرفت. امام خمینی که از حملات خود به حکومت دست بر نمی‌داشت در 1964 / م به ترکیه و از آن جا در 1965 / م به عراق تبعید شد، تحت فشار حکومت شاه در 1978 / م از آن کشور نیز اخراج شد. سپس به فرانسه عزیمت نمود که در آن جا تأثیر و نفوذ او بر ایران زیادتر شد، ایشان در عراق و فرانسه تحت تأثیر جوانان مسلمان نوگرایی هم چون بنی صدر و ابراهیم یزدی قرار

گرفت.

عناصر اصلی رهبری انقلاب و صاحبان مقامات حکومتی پس از انقلاب را شاگردان [امام] خمینی تشکیل می‌دادند. ایشان ایده‌های متکامل خود را که در این دیدگاه خلاصه می‌شد که روحانیت می‌بایست مستقیماً حکومت کنند که ایده‌های نو برای شیعه و اسلام به شمار می‌رفت، به شاگردانش آموخته بود. بسیاری از این شاگردان در ایران شبکه‌ای را تشکیل دادند که هم قبل از انقلاب و هم در جریان انقلاب اسلامی اهمیت داشت که تعدادی از آنها در تشکیلات مخفی بازاریان تهران جایگاه مهمی داشتند.

اتحاد فوق‌العاده قدرتمند روحانیون مخالف حکومت با اصناف و تجار سنتی بازار که مخالف رقابت‌های خارجی و دولتی بودند به جنبش انقلابی و اعتراضی جدید مردم ایران انگیزه‌ای (قوی) بخشید. این اتحاد موجب مشارکت علما در بیشتر حرکت‌های توده‌ای در سده گذشته شده بود که در ابتدای کار مصدق نیز پشتیبان او بود. وابستگی و ارتباط بازار با نهادهای مذهبی بر شکل‌گیری ایدئولوژی و اقدامات علما کمک کرد، محرک فعالیت‌ها و اقدامات اصلی علما، تجار و بازاریان پشت صحنه بودند. برخلاف دیگر کشورهای مسلمان، بازار ایران همیشه به صورت گسترده در دست مسلمانان بود و یهودیان، مسیحیان و دیگر فرقه‌ها در اقلیت قرار داشتند.

به طور خلاصه می‌توان گفت که روحانیان ایران از 1501 / م یک سازمان سلسله‌مراتبی را که خواستار اطاعت مؤمنان بود توسعه دادند و موقعیت ایدئولوژیکی خود را که در وهله اول بر استقلال علما و در نهایت بر حق حکومت رهبری روحانیون و پیروان‌شان اصرار می‌ورزید، تکامل بخشیدند. آنها بیش از علمای دیگر کشورها با بازار ارتباط سازمان یافته داشتند. [9]

می‌توان گفت که چنین صحنه‌آرایی‌ای در میان شیعه، ساده‌تر از اهل سنت صورت می‌گیرد، اما در اصول شیعه و یا شکل‌بندی نخستین آن چیزی نیست که ضرورت آن را موجب شود. این واقعیت که شیعیان در بیشتر کشورهای دیگر تا به امروز، چنین ساختار سلسله‌مراتبی و دکترین منسجمی نداشته‌اند، مؤید نظریه ماست و آن چه که امروزه آن کشورها دارند مربوط به تحولات اخیر می‌باشد که اساساً متأثر از ایران است. ضمن آن که این مسائل در تعدادی از شورش‌های اهل سنت مطرح شد، اما واقعیت آن است که پیشگامان اندیشه دولت اسلامی در سده حاضر از پیروان اهل سنت بودند و به نظر می‌رسد در آخرین تحولات فکری (امام خمینی) در اواخر دهه 1960 / م تأثیرات مثبتی داشته‌اند.

این بدان معنا نیست که شیعه‌گری در ایران تا حدی به دلیل ضرورت منطقی تحول نهادها به صورت انقلابی در آمد، بلکه این تحولات پیشین بودند که در هر مرحله متأثر از زمینه‌های فراگیر اقتصادی، اجتماعی و سیاسی، کمک کردند تا تحولات و رویدادهای انقلابی مؤثر واقع شوند. از دیدگاه ذهن گرایانه، [امام] خمینی اصول نظری خود را نه به علت تحول و تکامل نهادهای شیعی و نهادهای قدرت، بلکه به دلیل اعتقاد بر شیطان صفتی و نا مشروعیت شاه و این که وی مترسک امریکا و اسرائیل بود و لذا می‌بایست جای خود را به دولت اسلامی واگذار نماید، ارائه نمود. در ابتدا در کشورهای مسلمان سنی نشین دکترین‌های مشابهی، ارائه شدند، اما شرایط لازم برای انقلاب اسلامی فراهم نبود. (از آن جمله) می‌توان به سید قطب در مصر و مودودی در پاکستان اشاره کرد که هر دو بسیار زودتر از امام خمینی مردم را به تشکیل حکومت اسلامی فرا می‌خواندند، این دکترین‌ها به آن اندازه که در شرایط عینی متفاوت‌اند در اصول اعتقادی متفاوت نیستند. بخشی از این تفاوت‌های عینی به ساختار سلسله‌مراتبی روحانیت بر می‌گردد که به علت سلطه و دکترین در حال تحول آن و ارتباطش با بازار، به ابزاری بسیار کارآمد و مؤثر برای تحقق بخشیدن به

دولتی اسلامی در آمد که هیچ نیرویی مشابه آن در خارج از ایران قادر به این اقدام نبود. سر خوردگی از غرب و نظریات غربی اگر چه منحصر به ایران نبود، ولی اهمیت داشت.

چنین تغییری از تحول ایدئولوژیک و سازمان روحانیت در ایران با اصرار سامی زبیده [Sami Zubidu] بر ضرورت مطالعه زمینه‌ها و پی‌آمدهای در حال تغییر ایدئولوژی اسلامی که به وضوح در کتاب اسلام، مردم و دولت بیان شده مطابقت دارد. [10] من نیز هم چون زبیده، اهمیت اسلام در پهنه سیاست فعلی مسلمانان را نشانه‌ای از آن نمی‌دانم که اسلام آن چنان با غرب تفاوت دارد که سیاست اسلامی را بایستی به منزله وجه ثابت و تقریباً غیر قابل تغییر سیاست در کشورهای اسلامی در نظر گرفت. سیاست اسلامی مدرن در ایران و نقاط دیگر مشحون از ارجاعات مدرنی نظیر دولت، ملت، پارلمان، قانون اساسی، جنگ برای حفظ مرزهای ملی و در ایران بعد از انقلاب، مصلحت نظام است که به مثابه حکم مبرم اسلامی توجیه شده و بر دموکراسی دولتی مداخله‌گر که روز به روز در حال رشد است. نفوذ ملی‌گرایان غیر اسلامی و حتی جنبش‌های سوسیالیستی تا این اواخر در ایران (و دیگر کشورهای مسلمان) حاکی از آن است که جریان اسلام‌گرایی فعلی، لزوماً یک روند دائمی و همیشگی نخواهد بود. در درون حکومت روحانیون تفاسیر و برداشتهای از اسلام در حال تغییر است. (که اخیراً بیشتر تعدیل شده و حتی سمت و سوی سکولاری پیدا کرده‌اند).

2) دومین تفاوت عمده ایران با دیگر کشورهای مسلمان به (شخصیت) شاه و اقدامات او مربوط می‌شود. اگر چه شاه در مقیاس جهانی جزء مستبذترین حکام به شمار نمی‌رود، اما اگر به کشورهای مسلمان توجه شود، مشخص می‌گردد که دیگر سلاطین مسلمان در قیاس با شاه استبدادی کمتری به خرج داده‌اند. پادشاهان مراکش، عربستان سعودی و اردن بسیار بهتر از شاه می‌دانستند که چگونه رفتار کنند و به چه نحو همکاری و حتی سازش نمایند. مجموعه‌ای از عوامل، دست به دست هم داده و شاه را به سوی استبداد سوق دادند که در جاهای دیگر نظیر آنها وجود نداشت. این عوامل عبارت بودند از: رهایی از دست مصدق و تهدیدات نیروهای چپ‌گرا به وسیله ایالات متحده که به صورت عینی از استبداد او حمایت می‌کردند، درآمدهای فزاینده و کلان نفت که هر نوع نگرانی در مورد مالیات دهندگان را از بین برده و طرح‌های بلند پروازانه را ترغیب می‌نمود. برخورداری از حمایت تقریباً بی‌قید و شرط نظامی و سیاسی ایالات متحده، میراث به جامانده از پدری دیکتاتور که هم مایه ترس او و هم در صدد تقلید از او بود، درست مثل فردریک کبیر و پدرش، و پندارهای خود بزرگ بینانه‌اش پس از افزایش قیمت‌های نفت درباره تبدیل سریع ایران به یکی از قدرتهای پیشتاز دنیا از طریق اصلاحات مخرب و غیر واقع بینانه اجتماعی.

عواملی که شاه را به سوی دیکتاتوری سوق می‌داد از طریق گرایش‌های متضاد به گونه‌ای نامناسب در وجود شاه جمع شده بودند که خود باعث تضعیف این دیکتاتوری می‌شدند. از جمله اعتقادات و باورهای وی آن بود که بریتانیا و ایالات متحده در ایران هر حادثه‌ای را که اتفاق می‌افتد اگر تمایل داشته باشند می‌توانند آن را سرنگون کنند و یا این که حفظ نمایند. این موضوع هم در آخرین زندگی نامه شخصی وی و هم در گزارش‌های سفرای بریتانیا و ایالات متحده به وضوح مشخص است. اعتقاد شاه به این که همه مسائل را ایالات متحده باید به او دیکته کند و یا این که احتمالاً علیه او در حال توطئه است، تا حدودی به برداشت اغراق آمیز شاه از پاره‌ای از تجارب عملی وی بر می‌گشت و همین مسئله تردیدهای مداوم وی برای تصمیم‌گیری در مورد یک سلسله از اقدامات از 1977 / م تا 1979 / م، بیم و هراس وی در مواجهه با سیاست‌های عملاً ضعیف حقوق بشر کارتر و تقاضای همیشگی‌اش از سفرای بریتانیا و ایالات متحده برای ارائه توصیه به او را توجیه می‌کند.

کاملاً محتمل به نظر می‌رسد اگر شاه در ابتدای وقوع انقلاب مثلاً در بهار 1978 / م با خشونت عمل می‌کرد، ممکن بود حداقل به مدت چند سال وقوع انقلاب را به تعویق بیاورد. تلفیقی از شخصیت شاه با ملاحظات مربوط به بیماریاش و حق آتی جانشینی پسرش احتمالاً بیش از سیاست‌های کارتر در تصمیم او به برخورد تردید آمیز و متزلزل با انقلاب مؤثر بودند.

سعید ارجمند در کتاب اخیر خود در تحلیلی از انقلاب بر این واقعیت تأکید می‌کند که فرماندهان ارتش و بیشتر طرفداران شاه تا پایان انقلاب که يك امر غیر منتظره در انقلاب‌هاست، به او وفادار ماندند، اما وی از به کار گرفتن مؤثر آنها خودداری کرد. [11] ماروین زونیس [Marvin Zonis] نیز به اهمیت کلیدی و اساسی شخصیت شاه در عدم قاطعیت وی تأکید می‌کند. [12] شاه نه از لحاظ روحی و نه از لحاظ تشکیلاتی برای شورش آماده نبود و نیز طرحی مناسب برای مواجهه با آن نداشت.

3) تضاد فزاینده میان استبداد سیاسی و نیروهای سیاسی. اقتصادی برآمده از تغییر و تحول، آن چنان حوزه گسترده‌ای است که مشکل بتوان در این محدوده کوچک از عهده آن بر آمد. در این جا من بحث خود را صرفاً به فهرست کردن این عوامل نظیر: تمرکز نوسازی تقریباً در کل ایران با تحول عمده اقتصاد. اجتماعی در يك دوره زمانی پنج ساله که در طی آن مردم، اغلب بیش از يك بار، از خانه‌ها قدیمی و راه و رسم (زندگی سنتی) کنده شدند، محدود خواهم کرد. تقریباً صنعتی سازی همه ایران، تمام فرا ساخت‌های مدرن و آموزش و پرورش، خلع سلاح و اسکان ناتمام قبایل قدرت‌مند و کوچ‌نشین قبلی، ورود زنان به عرصه حیات عمومی و کشف حجاب بسیاری از آنان، نوسازی بسیاری از قوانین که شامل قوانین حساس مربوط به خانواده و احوالات شخصی نیز می‌شد، اصلاحات ارضی، کاهش قدرت روحانیون و بازاریان، رشد سریع جمعیت، شهرنشینی متراکم در شهرهای بازسازی شده و گسترش یافته و ایجاد و بازسازی نوین و تقریبی نیروهای ارتش و ساختارهای حکومتی و دولتی، در دوره زمانی 1977 . 1972 / م متمرکز شده بود. همه چیز بر مبنای خواست ملوکانه پیش می‌رفت و تنها مدت کوتاهی پس از جنگ جهانی دوم، جلسات واقعی مجلس برقرار بود و نمایندگان بیان‌کننده تصمیمات عامه پسند نبودند. گروه‌ها و طبقات ناراضی سرکوب شدند و کسی به (خواسته‌های آنها) وقعی نمی‌نهاد. سرکوب گروه‌های سیاسی سکولار مخالف پس از 1953 / م، فرصت مناسبی برای روحانیان مخالف (مبارز) و متحدان آنها فراهم آورد که می‌توانستند در منازل و مکان‌های مذهبی قرار گذاشته و با استفاده از زبان رمز گونه‌ای که در آن شاه به منزله سمبل یزید، خلیفه اموی که دستور قتل امام حسین را صادر کرده بود، بهره می‌گرفتند.

در حقیقت اگر مشارکت سیاسی امکان‌پذیر می‌گردید و یا اگر به مشکلاتی هم چون شکاف فزاینده درآمدها و یا معضلات مربوط به مهاجران شهرها و بازارها توجه می‌شد، امکان داشت این ظرف جوشان، به سردی بگراید، اما رژیم به جای توجه به عوامل انسانی جامعه‌ای که در حال ایجاد آن بود و یا ترغیب و مشارکت در (فرایند) تحول با وجود آن که روند تحول را کندتر می‌نمود، اما آن را مطمئن‌تر می‌ساخت، به ایده‌های تکنوکراتها توجه کرد.

یکی از ابعاد این موضوع این است که چرا شاه به طور استثنایی در میان پادشاهان و حکام سرزمین‌های اسلام سرانجام حمایت همه طبقات اجتماعی را از دست داد؟ این عامل کلیدی و عنصر اساسی که هر انقلابی عنصر واکنش‌پذیر و ارتجاعی عمده‌ای دارد مورد توجه «ارجمند» قرار گرفته بود. این عامل در کتاب امیر فرمان فرما در مورد (مطالعه) تطبیقی ضد انقلاب‌ها به خوبی شرح داده شده است، در جایی که وی بیان می‌کند.

در ایران هیچ نیروی ضد انقلابی مؤثر وجود نداشت و این امر را ناشی از آن می‌دانند که در ایران نیروهای دائمی

ضد انقلاب بخشی از نیروهای انقلاب را تشکیل می‌دادند. در واقع انقلاب ایران، در آن واحد هم انقلابی بود و هم ضد انقلابی. [13]

این خصلت توأمان انقلابی و ضد انقلابی به انقلاب به اصطلاح سفید اوایل دهه 1960 / م و اصلاحات شاه در اواسط دهه 1970 / م مربوط می‌شود در اوایل دهه 1960 / م شاه یک سری اصلاحات ارضی انجام داد که با وجود آن که به شیوه‌های ناهمگون و بسیار کمتر از آن چه تبلیغ می‌شد به نفع دهقانان بود، اما زمین داران بزرگ را که به صورت طبقه‌ای بین شاه و دهقانان قرار می‌گرفتند از میان برداشت و هم چنین کنترل مستقیم زارعین و کشاورزان در دست دولت قرار گرفت. این مسئله در کنار رشد زاد و ولد و نرخ پایین مرگ و میر، موجب مهاجرت گسترده روستاییان کم زمین گردید. (مقایسه میان این اصلاحات با اصلاحات استولپین [Stolypin Reforms] در روسیه می‌تواند آموزنده باشد). میان بازاریان و تجار نسبتاً دولتی و یا وابسته به حکومت به نفع گروه دوم، تبعیض قائل می‌شدند. اصلاحات ارضی، و نیز اقدامات دیگر پایه‌های قدرت روحانیان و هیئت‌های مذهبی را تضعیف نمود و آنها را باز هم به مخالفت بیشتر واداشت که در شورش (اعتراض) علیه انقلاب سفید در سال 1963 / م به خوبی نمایان شد. قانون حمایت از خانواده که متضمن برابری بیشتر زن و مرد بود، بار دیگر آتش خشم روحانیت را شعله‌ور ساخت. بدین ترتیب ایران شاهد وضعیتی بود که گروه‌های مخالف پیشین که از میان گروه‌های روشن‌فکر، طبقه متوسط جدید و کارگران برخاسته بودند کمتر با رشد و توسعه بدون اصلاحات سیاسی ارضی می‌شدند و گروه‌های مهمی که قبلاً به صورت جزئی با شاه مخالفت می‌کردند، بعدها مخالفت خود را تشدید کردند که روحانیان و بازاریان (در این بین) بیشتر قابل توجه‌اند. لذا طبقاتی که اغلب در نقاط دیگر جزء گروه‌های ضد انقلابی‌اند در ایران با طبقات همیشه انقلابی در مخالفت با رژیم پیشین هم صدا شدند.

جدایی و انفکاک شاه از تمام طبقات شهری در اواسط دهه 1970 / م با اصلاحات جدید افزایش یافت. در حالی که ایجاد نظام تک حزبی مورد پسند عامه مردم قرار نگرفت، فروش سهام شرکت‌ها به کارگران نیز موجبات نارضایتی گسترده کارگران و سرمایه‌داران را فراهم آورد. مبارزه ناگهانی و تبعیض آمیز با گران فروشی که به جرمه و زندانی شدن حتی تجار خرده پا نیز منجر شد، هم چون برنامه‌های ریاضت اقتصادی در 1977 / م مورد پذیرش عمومی قرار نگرفت. در نتیجه همه طبقات در تنفر نسبت به سر سپردگی به ایالات متحده و ارتباط با اسرائیل متحد شدند. این موضوع را به گونه‌ای دیگر نیز می‌توان تبیین کرد. به زبان اندیشه اجتماعی معاصر، دولت ایران شدیداً خود مختار و مستقل بود. البته ضرورتاً بدان معنا نیست که از بعد سیاسی بر این دولت نسبت به بقیه کشورها دیکتاتوری شدیدتری حاکم بود، بلکه بیشتر بدان مفهوم است که این دولت به گونه‌ای فزاینده بدون هم‌آهنگی و بدون توجه به گروه‌ها و طبقات عمده اجتماعی فعالیت می‌کرد. مارک گازیورسکی [Mark Gosiorowski] در کتاب اخیر خود اذعان می‌کند که پیدایش این استقلال (دولت) با انقلاب سفید از لحاظ زمانی تقارن دارد:

سال 1963 / م را می‌توان سالی در نظر گرفت که سرانجام در آن دولت شدیداً خود مختار و مستقل ایجاد شد. طبقه متوسط جدید شدیداً تضعیف شد. ... طبقه‌های بالایی سنتی بیشتر نفوذ خود را از دست دادند... اصلاحات ارضی اساساً و بلافاصله این طبقه را از میان برداشت. بورژوازی ایران هم چنان ضعیف و وابسته به دولت باقی ماند. ... طبقه کارگر صنعتی از زمان فروپاشی حزب توده نتوانست بر دولت فشار آورد. بدین ترتیب در پایان سال 1963 / م اعضای طبقات سنتی متوسط و پایین ... منابع اصلی تأثیر گذار خود را از دست دادند. [14]

حکومت از 1963 تا 1977 / م وارد مبارزه‌ای سخت جهت سرکوب همه گروه‌های مخالف و رهبران آنها شد. این

مسئله باعث شد که عده‌ای از مخالفان به جنگ‌های چریکی و گروهی دیگر به فعالیت‌های رادیکال و اغلب شبکه‌های زیرزمینی شیعی روی آورند. اگر چه دولت مستقل برای مدت کوتاهی بسیار قدرت‌مند بود، اما همین مسئله گروه‌های مخالفی را به وجود آورد که دیگر نه به اصلاحات بلکه به سرنگونی و دگرگونی کامل در ماهیت دولت معتقد بودند. در این بعد نیز هم چون دیگر ابعاد انقلاب ایران، طنزی متناقض و دیالکتیکی نهفته است. ایالات متحده با ایجاد دولت وابسته سراپا گوش (مطیع) با سرنگونی بسیار شگفت‌انگیز مصدق در 1953 / م ، و هم چنین با ترغیب اصلاحات از بالا در دوره ریاست کندي و کارتر و نیز با فروش‌های سنگین نظامی و آموزش نیروهای امنیتی به ایجاد دولت کمک کرد که این دولت کمتر رغبتی به دموکراتیزه کردن و یا توجه به منافع ملت خود داشت. آن چه به نظر می‌رسد (مایه) قدرت و توان‌مندی باشد به طرز مهلکی (مایه) ضعف و زبونی گردید و شاه با سرکوب گروه‌های اصلاح طلب مشهور، به ترغیب و افزایش مخالفان انقلابی به ویژه دسته‌هایی که ریشه کن کردن آنها بسیار مشکل بود و نیز تند روه‌های اسلام‌گرا و روحانی پرداخت. در صورتی که سیاست ایالات متحده کمتر به تهدیدات شدیداً بزرگ‌نما شده شوروی علیه ایران می‌پرداخت (که همین مسئله دولت ایالات متحده را وا داشته بود که هر چه شاه می‌خواست در اختیار او قرار دهد) و نیز در صورتی که دولت ایران به برخی سازش‌های سیاسی تمایل نشان می‌داد و حداقل (به خواسته‌های) برخی از طبقات و مخالفان سیاسی توجه می‌کرد، امکان داشت دولت ایران به یک دولت با ثبات‌تر، اگر چه به ظاهر کم اقتدارتر تبدیل شود.

بعد از 1953 / م جدایی و واگرایی میان سیاست‌های حکومتی و نیازهای اجتماعی به سرعت افزایش یافت که موجب بروز نارضایتی فزاینده شد و در نهایت به پیدایش انقلاب منجر گردید. تلفیقی از وابستگی دراز مدت به ایالات متحده که از زمان پشتیبانی آمریکا از سرنگونی مصدق نیز تقویت شده بود. و درآمدهای فزاینده نفت، شاه را قادر ساخت که هر چه بیشتر، منافع و نیازهای مردم را نادیده بگیرد. این مسئله باعث شد که او به توهمات خود بزرگ بینانه‌اش که وی را به سوی برنامه‌های عظیمی که کمتر ریشه در واقعیات ایران داشت، سوق دهد.

تفاوت‌های کوچک و بزرگ: پیش‌بینی پذیری و پیش‌بینی ناپذیری

از بحث بالا در مورد وجوه (ویژگی‌های) خاص ایران که بر خصلت‌های مهم و منحصر به فرد ایران تأکید می‌کند، ممکن است به نظر رسد که با نظریه قبلی من درمورد این که انقلاب ایران پیش‌بینی ناپذیر بود مخالف باشد اما به چند دلیل چنین نیست. اول آن که مشابه برخی از این ویژگی‌ها در دیگر کشورهای مسلمان نیز وجود داشت مانند: شیوه‌های گوناگون و بسیار ناگهانی و همه جانبه نوسازی در ترکیه عصر آتاتورک (اگر چه موقعیت و محبوبیت آتاتورک بسیار مستحکم‌تر از پهلوی‌ها بود)؛ اصلاح قانون خانواده بسیار رایج بود، به همین نحو تغییرات اساسی در تعلیم و تربیت، نوسازی اقتصادی در کنار آشفته‌گی اقتصادی. اجتماعی و حتی اصلاحات ارضی، از سوی دیگر، عناصر اصلی استبداد و فقدان مشارکت سیاسی در بسیاری از کشورها وجود داشت. چنین عوامل و عناصری صرفاً هنگامی که تلفیق مناسبی داشته باشند به عوامل انقلابی تبدیل می‌شوند و از این روست که من عناصر بسیار مشخص و کاملاً دقیق مربوط به ماهیت روحانیون و شاه را در ابتدا ذکر کردم. اگر چه این عوامل مهم بر پایه تجارب گذشته تاریخ بشری است، اما اهمیت آنها را پیشاپیش نمی‌توان چنان دقیق ارزیابی کرد که به پیش‌بینی انقلاب منتهی شود. نه در تجارب ایرانیان و نه در کشورهای دیگر، عاملی وجود ندارد که آدمی را متقاعد کند که روحانیون می‌توانند به گونه‌ای مؤثر از عهده رهبری انقلاب و حکومت متعاقب آن برآیند. به همین نحو، اگر چه بسیاری از

اشتباهات و نقطه ضعف‌های شاه برای همه شناخته شده بود، اما با این حال براساس دانسته‌های ما از گذشته انسان و یا رویدادهای ایران، دلیلی وجود ندارد که گمان کنیم شاه ضرورتاً با يك انقلاب مواجه خواهد شد که در آن صورت، همه چیز را از دست خواهد داد. شخصی مانند «اسدالله علم» که دوست نزدیک و مشاور شاه بود و در 1963 / م شاه را به استفاده از زور توصیه کرد، احتمالاً نظر متفاوتی خواهد داشت. حتی عدم حمایت اساسی شاه از سوي همه طبقات اجتماعي بدان گونه که در جریان انقلاب يك باره به جریان افتاد، و قابل ارزیابی گردید در مواقع دیگر قابل سنجش نبود.

مشکل دیگر در رابطه با انقلابات دراز مدت نظیر انقلاب ایران آن است که نتایج آن تا حد زیادی در اثر تعامل پیچیده رخدادها و حوادث در طول دوره طولانی انقلاب تعیین می‌گردد. اگر ما تنها یکی از متغیرهای این حادثه را در فاصله‌ی بین اولین اعتراض روشن‌فکران در اواخر سال 1977 / م تا به قدرت رسیدن امام خمینی در اوایل 1979 / م در نظر آوریم، احتمالاً قادر خواهیم بود پیچیدگی چنین انقلابی را درک کنیم. در جریان وقوع انقلابی در عرض يك ماه ممکن است به آن اندازه تصمیمات سیاسی سرنوشت ساز اتخاذ شود که در وضعیت عادی چنین کاری، دهه‌ها وقت نیاز دارد و هر يك از این تصمیمات ممکن است نمایی کلی حوادث را در هم بریزد. (در کشوری مثل ایران، انبوهی از اقدامات سیاسی در عرض چند هفته اتفاق افتاد که قبلاً در عرض 25 سال اتفاق افتاده بود). برای ارائه نمایی کلی این واقعیت می‌توان يك متغیر را جداگانه در نظر گرفت مثلاً تصمیمات شاه یا رژیم او را. از این جهت بایستی يك موقعیت ساده دو وضعیتی را مفروض دانست: یا شاه و رژیم او (چندان اهمیتی ندارد) تصمیم را گرفته‌اند (که از ابتدا) می‌خواستند چنین تصمیمی را بگیرند و یا می‌خواستند نگیرند. وضعیت خنثی به وضوح، طیفی از احتمالات جای‌گزین را پیش می‌کشد، اما برای ساده کردن موضوع به همین دو حالت (مثبت و منفی) اکتفا خواهیم کرد.

برای مشخص کردن عناصر این مدل انتزاعی، می‌توان به تصمیمات کلیدی و اساسی شاه در ایجاد فضای باز (سیاسی) در 1977 / م اشاره کرد که به مخالفان رژیم اجازه بیان خواسته‌هایشان داده شد و (تصمیم گرفته شد که) اعتراضات میانه رو قلع و قمع نشوند و غیره... در ژوئن 1978 / م از سوي شاه تصمیم اساسی برای چاپ مطالب موهن درباره {امام} خمینی گرفته شد که منجر به اولین تظاهرات از تظاهرات و راهپیمایی‌های ادواری سالانه گردید که به دنبال آن تصمیم گرفته شد برای مقابله با تظاهرات بعدی، به صورت محدود از زور استفاده شود. در تابستان و بهار اقدامات بیشتری برای آزادسازی فضای سیاسی انجام گرفت، اما اقدامات ضد آن نیز به صورت جزئی در آخر سال 1978 / م با اعلام حکومت نظامی صورت گرفت. سرکوب خونین تظاهرات در پاییز از دیگر تصمیمات کلیدی به شمار می‌رفت، همان گونه که تصمیم به عدم استفاده از آن به صورت گسترده در مواقعی دیگر. (نیز جزء تصمیمات مهم بود).

اقدامات دیگر در هر موقعیتی که ممکن است در برخی موارد بسیار مهم باشد، وضعیت کلی را تحت تأثیر قرار می‌داد. صرفاً با دو برابر شدن جای‌گزین‌هایی که اغلب سه احتمال یا بیشتر داشتند. تنها شمار اندکی از تصمیمات لازم بود که به دلایل مختلف برای تصمیمات رژیم در فوریه 1979 / م به میلیون‌ها مورد برسد. (اگر به مثال هوش‌مندانه کارخانجات تولید دوربین در استفاده از عبارت $2 \times 64 = 125$ توجه شود، فقط بیست عدد از چنین تصمیمات دو گزینه‌ای لازم است تا به يك میلیون برسد؛ با حساب و کتاب دقیق‌تر با تعداد نسبتاً کمتری می‌توان به این عدد رسید.)

حال اگر کسی متغیرهایی هم چون جنبش‌های عمومی، اعتصابات فلج‌کننده اواخر 1978 / م و اقدامات بازیگران

اصلي خارجي را در نظر آورد و به موارد قبل اضافه کند، میزان احتمالات بلافاصله به بیلین‌ها می‌رسد. تعدادی از این احتمالات، نتایج و پیامدهای اساساً متفاوتی را به دنبال می‌آورند و صرفاً بخش خیلی کمی از آنها واقعاً به همان نتایج و پیامدها منتهی می‌شود.

با این حال، من اعتقاد ندارم که در جهان واقعیت (حقیقت) راهیایی که عملاً می‌توان دنبال کرد به بیلین‌ها و بیلین‌ها مسیر برسد. من باور نمی‌کنم که صدها، ده‌ها و یا حتی دو عدد از چنین مسیرها (واقعاً) وجود داشته باشد. در عین آن که معتقدم هر پدیده‌ای برآمده از پدیده قبلی است (همان چیزی که تحت عنوان اصل علیت از آن نام می‌برند)، اما اعتقاد شخصی من این است که حوادث صرفاً در مسیری که پیش گرفته‌اند، جلو خواهند رفت. [پذیرش] این فکر، که برخی آن را جبرگرایی می‌نامند و بحث آن در این جا وقت زیادی را می‌طلبد، برای پی‌گیری بقیه بحث مورد نظر من ضروری نیست حتی در صورتی که شماری از جریانات تاریخ روندی متفاوت از آن چه که امروز شاهد آن هستیم طی می‌کردند، باز هم اساس بحث من چندان فرقی نمی‌کرد. (در واقع اعتقاد به [وجود] شماری از روندهای واقعاً محتمل، مشکلات مربوط به پیش‌بینی حوادث را افزایش می‌دهد.)

هر تحول و تصمیمی برای این که تحقق پیدا کند به یک یا چند دلیل نیاز دارد که احتمالات دیگر فاقد آن هستند. اما موضوع آن است که این دلایل اغلب برای معاصران نامشهود است و حتی در مقایسه با نیروهای دیر پا (و یا روندهای بلند مدت) جرئی و یا تصادفی باشند. (مانند بیماری شاه که در مقایسه با نیروهای عمومی تاریخی، عاملی تصادفی به شمار می‌آید). بنابراین تلفیقی از تعاملات پیچیده با پیش‌بینی ناپذیری بسیاری از رخدادها می‌موردی، مشکلات پیش‌بینی انقلاب‌های طولانی مدت و پیامدهای آنها را چندین برابر می‌کند. هنگامی که حادثه‌ای یک بار اتفاق افتاد به راحتی می‌توان مسیرهایی که حادثه آنها را طی نکرده حذف کرد و به مطالعه نیروهایی پرداخت که این حادثه را به وجود آورده‌اند. بدین ترتیب می‌توان به صورت منطقی تصویری فراگیر از علل و (روند) رشد انقلاب را که فوق العاده پیچیده بود و احتمالات موجه بسیار زیادی داشت که از قبل پیش‌بینی می‌شد، ارائه نمود.

نتیجه دیگری که ممکن است چندان خوشایند لیبرال‌ها نباشد همان نظریه قدیمی دوتکویل است که: {مشکلات موقعی بروز می‌کنند که اوضاع راحت‌تر می‌شود نه بدتر}. به این نتیجه‌گیری می‌توان برداشت اصلاح شده‌ای از نظریه «منحنی جی» را اضافه کرد که: انقلاب‌ها زمانی سر بر می‌آورند که مردم رکود و تنزلی در اوضاع رو به بهبود قبلی تجربه کنند. [15] من بدون این که میان عناصر سیاسی و اقتصادی این اظهار نظر تمایزی قائل شوم خاطرنشان می‌کنم که اندکی آزادسازی سیاسی پس از یک دوره طولانی مدت سرکوب سیاسی، همان گونه که در اروپای شرقی شاهد آن بودیم، اغلب به تقاضای بیشتر برای تغییر و تحول منجر می‌گردد. از این رو، دستورالعمل‌های خوش بینانه حقوق بشر از دیدگاه بسیاری از دیکتاتورهای ناخوشایند می‌آید، البته نه به این دلیل که باعث محدودیت قدرت مستقیم آنها می‌گردد، بلکه به آن سبب که رژیم آنها را به مخاطره می‌اندازد. در هر حال، در جهان معاصر به نظر نمی‌رسد که نه اصلاحات از بالا و نه سرنگونی (حکومت‌های) استبدادی چاره‌ای برای درمان مشکلات اقتصادی و ساختاری بنیادی که بر اکثر گروه‌های اجتماعی اثر می‌گذارند، باشند. امروزه در ایران و اروپای شرقی، به گونه‌ای جدی‌تر باید به این مسئله اندیشید که چگونه با (فراهم آوردن زمینه‌های) مشارکت مردم و ظهور جدی، تحولاتی را که مفیدند ایجاد کرد. به ویژه آن که، آزاد سازی که از بالا اعمال می‌شود در صورتی که ترجیحات واقعی گروه‌های اصلی جامعه را مدنظر قرار ندهد، مشکل می‌تواند از تأمین خواسته‌های آنها بر آید. این تصور کلی در غرب که یک برنامه دموکراتیزه کردن و حقوق بشر فراگیر و خاص از عهده برآوردن همه نیازها و کمبودهای بومی برآمده و نارضایتی‌ها را از میان

بر می‌دارد، بسیار بعید است که در هر مورد خاصی مصداق داشته باشد. شایسته است به دولت‌ها توصیه شود که چه قبل از انقلاب و چه پس از آن با اتباع و نمایندگان آنها رایزنی کنند و داده‌های مربوط به هر نوع برنامه اصلاحی را جدي تلقي نمایند و این تحقق نمی‌یابد مگر آن که هم نیت خیر در کسب اهداف عمومی وجود داشته باشد و هم آزادی لازم برای اقدامات براساس منافع (امکان‌پذیر باشد) و این دو عواملی هستند که به ندرت ظاهر می‌شوند. در حال حاضر دکتريزهاي ملي گرايانه انحصار طلب، مذهبي و قومي، راه حل و مشکلات اجتماعي را بسیار پیچیده‌تر کرده‌اند.

تا امروز، انقلاب ایران از این وجه که يك گروه مذهبي سنتي با ايدئولوژي بازسازي شده سنتي . مدرن به قدرت رسیده‌اند، منحصر به فرد است. ما با استفاده از مزایای واپس نگری (و مطالعه پس از حادثه) می‌توانیم علل این انقلاب منحصر به فرد را رد یابی کنیم. ویژگی کاملاً منحصر به فرد انقلاب و نقش کلیدی که شخصیت {امام} خمینی و شاه در آن ایفا کردند، به علاوه علل ساختاری که تا حدودی مشابه بسیاری از کشورهای دیگر بود، در مقابل هر کس که در صدد پیش‌بینی آن برآمد، ایستادگی کردند.

پی‌نوشت‌ها:

* دانشجوی دکتری علوم سیاسی دانشگاه تهران و پژوهشگر دانشگاه مفید.

ارائه شد. از نکته نظرات حاضران در آن جلسه به M.I.T. ویراست اولیه این مقاله به عنوان سخنرانی جورج آنتونیوس برای مرکز مطالعات نظریه تطبیقی اجتماعی تاریخی در دانشگاه و دیدگاه‌های پری اندرسون تشکر می‌کنم (Philip khoury) ویزه آقایان علی بنو عزیز و فیلیپ خوری

1 . James A. Bill, *The eagle and the Lion: The Tragedy of American- Iranian Relations* (New Haven and London: Yale University Press, 1988)

2. Anthony Parsons, *The Pride and the Fall: Iran, 1974-79* (London: Jonathan Cape 1984). pp. 134-37.

3 . این مطلب دربخشی ازیررسی تطبیقی هنری مانسون پسر بیان شده است.

Henry Munson, Jr. , *Islam and Revolution in the Middle East* (New Haven and London: Yale University press 1988), pp.111-12

4. James Gliect, *chaos: Making a new Science* (New York: Penguin Books. 1987), p.8

5. Gliek , *Chaos*, Ch. 9 "The Butterfly Effect" pp. 9-32

6. Stephen jay Gould, *Wonderful life: The Burgess Sale and the Nature of History* (New York and London: W. W. Norton & Company, 1989), p.15

7 . نگاه کنید به:

Leopold H. Halmson, "The Problem of Social Stability in Urban Russia", 1905-1917," in -Michael Chermavsky, ed., *The Structure of Russian History: Interpretive Essays* (New York: Random House, 1970). pp. 341-80.

و همچنین

Hans Rogger, "The question Remains Open, In Robert H. McNea, ed., *Russia in Transition, 1905-1914: Evolution or Revolution?* (New York: Rheh and Winston, 1970). PP.102-09

8. Farideh Farhi, *States and Urban-Based Revolutions* (Urbana University of hilpois Press, 1990)

Mohsen M. Milani, *The Making of Iran's Islamic Revolution: From Monarchy to Islamic Republic* (Boulder, Colorado: Westview Press., 1988).

این کتاب با مشخصات زیر به فارسی ترجمه شده است:

میلانی، محسن، شکل‌گیری انقلاب اسلامی از سلطنت پهلوی تا جمهوری اسلامی ایران، مترجم مجتبی عطارزاده. -تهران، گام نو، 1381
برخی از نوشته‌های نخستین در مورد انقلاب اسلامی به شرح زیر می‌باشد:

Shaul Bakhash, *The Reign of the Ayatolls: Iran and the Islamic Revolution* (New York: Basic Books, 1984)

Hossein Bashiriyeh, *The State and Revolution in Iran* (New York: St. Martin's Press, 1984)

Nikki R Keddie, *Roots of Revolution* (New Haven: Yale University Press, 1981)

این کتاب با عنوان ریشه‌های انقلاب ایران به فارسی ترجمه شده و به عنوان یکی از کتاب‌های معتبر در دانشگاه‌های مختلف کشور مورد مراجعه اساتید و دانشجویان می‌باشد.

مشخصات کتاب شناختی این اثر به شرح زیر می‌باشد:

کدی، نیکي، آر. ریشه‌های انقلاب ایران، ترجمه عبدالرحیم گواهی. - تهران: قلم، 1369

Gary Sick, *All Fall Down; America's Tragic Encounter with Iran* (New York: Random House, 1985).

Ervand Abrahamian, *Iran: Between Two Revolutions* (Princeton: Princeton University Press, 1982).

از این کتاب دو ترجمه به فارسی با مشخصات زیر در دسترس است:

_آبراهامیان، پرواندا، ایران بین دو انقلاب از مشروطه تا انقلاب اسلامی، ترجمه کاظم پیروزمند، حسن شمس آوری و محسن مدیر شانه چی. -تهران: نشر مرکز، 1378

_آبراهامیان، پرواندا، ایران بین دو انقلاب درآمدی بر جامعه‌شناسی ایران معاصر، ترجمه احمد گل محمدی و محمد ابراهیم فتاحی ولی لایبی. - تهران: نشر نی، 1377

Fred Halliday, *Iran: Dictatorship and Development* (New York: Penguin, 1979).

این کتاب با مشخصات زیر به فارسی ترجمه شده است:

هالیدی، فرد، دیکتاتوری و سرمایه‌داری در ایران، با مقدمه و موخره نویسنده، ترجمه فضل‌الله نیک آیین. - تهران: بی‌نا، 1358
اهتمام فراوان و آثار و ادبیات علمی گسترده‌ای در موضوع انقلاب اسلامی در دسترس می‌باشد که ذیلاً برخی از آنها ذکر می‌شود.

9. در خصوص تحول سیاسی روحانیت در ایران نگاه کنید به:

Nikki R. Keddie, ed., *Religion and Politics in Iran* (New Haven and London: Yale University Press, 1933)

Juan R. Cole and Nikki R. Keddie, eds., *Shi'ism and Social Protest* (New Haven and London: Yale University Press, 1986)

Said Amir Arjomand, *The Shadow of God and the Hidden Imam: Religion, Political Order, and Social Change in Shi'is Iran from the Beginning to 1890* (Chicago: University of Chicago Press, 1984)

Shahrugh Akhavi, *Religion and Politics in Contemporary Iran: Clergy-State Relations in Pahlavi Period* (Albany: State University of New York Press, 1930)

Michael Fischer, *Iran: From Religious Dispute to in Revolution* (Cambridge: Harvard University Press, 1980)

مشخصات برگردان فارسی این اثر به شرح زیر است:

فیشر، مایکل، ایران از مباحثات مذهبی تا انقلاب، ترجمه حسین مطیعی امین. - تهران: باز، 1383

Hamid Algar, "The Oppositional Role of the Ulama in Twentieth-Century Iran," in Nikki R. Keddie, ed. *Scholars, Saints, and Sufis;*

Muslim Religious Institution in the Middle East since 1500 (Berkeley: University of California Press, 1972), pp.231-256.

10. Sami Zubaida, *Islam, the People and the State: Essays on Political Ideas and Movements in the Middle East* (London and New York: Routledge, 1989).

11. Said Amir Arjomand, *The Turban for the Crown: The Islamic Revolution in Iran* (New York and Oxford: Oxford University Press, 1988), p.120.

12. Marvin Zonis, *Majestic Failure: The Fall of the Shah* (Chicago: University of Chicago Press, 1991).

زونیس، ماروین، شکست شاهانه: ملاحظاتی درباره سقوط شاه، ترجمه اسماعیل زندی و بتول سعیدی. - تهران: نور، 1371

13. Amir Farman Farma, "A Comparative Study of Counter-Revolutionary Mass Movements during the French, Mexican, and Russian Revolutions with Contemporary Application" (Dhal: Politics, Oxford University, Oxford, 1990), chap. Vi.

من خودم این کتاب را ندیده‌ام اما تحلیل‌های نویسنده در باره ایران را در کنفرانسی که در مرکز مطالعات خاورمیانه لندن، سال 1989 برگزار شد، شنیده‌ام.

14. Mark J. Gasiorowski , U,S, Foreign Policy wd the Shah(O,Hara: Cornell University Press, 1991), p. 187.

دو برگردان فارسی از این کتاب در دست است:

__گازیوروسکی، مارک، سیاست خارجی آمریکا و شاه: ایجاد یک حکومت سلطه در ایران، ترجمه جمشید زنگنه، با مقدمه غلامرضا نجاتی. -تهران: رسا، 1371

__گازیوروسکی، مارک، سیاست خارجی آمریکا و شاه: بنای دولتی دست نشانده در ایران، ترجمه فریدون قاضی. -تهران: نشر مرکز، 1371

15. در اینجا در صدد ارزیابی نظریه های متعدد انقلاب نیستم، اگر چه تحت تاثیر تعدادی از آن ها قرار داشته ام برای نقد و ارزیابی تئوری "منحنی جی" دیویس و دیگر نظریه-های "آتشفشانی" مراجعه شود به:

Rod Aya , Rethinking Revolution and Collective Violence: Studies on Concept Theory and Method (Amsterdam Het Spinhuis, 1990)

دیگر کتاب های جدید مرتبط با این موضوع عبارتند از:

Mehran Kamrava, Revolution in Iran: The Roots of Turmoil (London:Routledge, 1990)

Misagh Parsa, Social Origin of the Iranian Revolution (New Brunswick: Rutgers University Press, 1989)

Jack A. Goldstone, Revolutions and Superpowers, in Jonathan

R. Adelman, ed., Superpowers and Revolution (New York: Praeger, 1986)

_ , "Theories of Revolution: The Third Generation " World Politics" 32 (April. 1980) 425-44

Theda Skocpol, State and Social Revolutions: A Comparative Analysis of France, Russian, and China (Cambridge: Cambridge University Press. 1979)

_ , 'Renter State and Shi'a Islam in the Iranian Revolution' Theory and Society 11 (May 1982) pp. 265-304.

برای پاسخ ها و واکنش هایی در همین زمینه مراجعه شود به :

Nikki R. Keddie , Walker Goldfrank, and Eqbal Ahmad; and J. Gugler, 'the Urban Character of Contemporary Revolutions,'

Comparative International Development xvii, 2(Summer1982), 60-73.

اصلی ترین اثر و مطالعه تطبیقی جدید در باره انقلاب های معاصر، کتاب زیر است:

Jack Goldstone, Revolution and Rebellion in the Early

Modern World (Berkeley: University of California Press. 1991)

کتاب ها و نوشته هایی از ایرانیان که در بالا ذکر شد، از من کمتر برای ایدئولوژی و روحانیت نقش و اهمیت قائل شده اند. تأکیدات اولیه بسیاری از مطالعات بر نقش دولت و شرایط اجتماعی-اقتصادی را می پذیرم و معتقدم که ادعاها و استدلال های اساسا جمعیت شناختی گلدستون جای چون و چرا دارد. در هر حال این نگاه او، نگرش درستی نیست که نخسین حرکت ها و جنبش های عصر جدید در امپراتوری عثمانی و چین از حرکت ها و جنبش های اجتماعی در غرب، کمتر ماهیت انقلابی دارند، چون در غرب نگرش خطی و هزاره ای به تاریخ وجود دارد. در میان مسلمانان اهل سنت اندیشه مهدی موعود از قبل وجود داشت، و تا پیش از ورود به دوران مدرن شورش های هزاره ای متعددی در بین آنها با آرزوی تحقق حکومت الهی اتفاق افتاد. در این نظریه ادواری ابن خلدون یک مورد استثنائی و خلاف آمد عادت بود.

16 اکتبر 1991 با شنیدن اظهارات رابرت گیتس، نامزد جورج بوش برای ریاست آژانس اطلاعات مرکزی آمریکا (سیا) یادم آمد که دو باره بر این نکته تأکید کنم که به اعتقاد من همه گونه پیشگویی هم نا درست نیست. تحلیل های ایدئولوژیک نادرست، حتی در مورد روند ها و حوادث غیر انقلابی که قابل پیش بینی اند، منجر به پیشگویی های نادرست می شود. اکثر اندیشمندان ایرانی از وجود نا رضایتی عمومی و گسترده نسبت به رژیم شاه آگاه بوده و می دانستند که این شیوه حکمرانی چندان دوامی نخواهد داشت. با این حال سازمان 'سیا' تنها به خطرات و تهدید شوروی که بی نهایت هم بزرگ نمایی شده بود توجه داشت و با درخواست شاه از برقراری ارتباط با مخالفان رژیم که به زعم آنها چندان اهمیتی هم نداشتند چشم پوشی کرد.